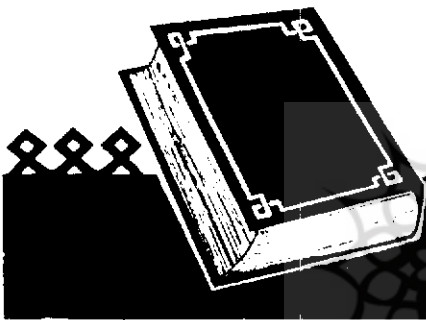


خمس

در کتاب و سنت

۴



بسم الله الرحمن الرحيم

سوم از مواردی که فقهاء ما (رضوان الله علیهم) باخصوص مورد بحث قرار داده و خمس را در آن واجب دانسته اند، «معدن» است. یعنی اگر کسی معدنی را استخراج نمود، پس از استخراج و کنار گذاشتن مخارج آن باید خمسش را بپردازد.

ببین فقهاء شیعه در مسأله اختلافی نیست زیرا مرحوم شیخ طوسی (ره) در کتاب خلاف و مرحوم ابن ادریس در کتاب سرائر و مرحوم علامه در کتاب

سوم از مواردی که فقهاء ما (رضوان الله علیهم) باخصوص مورد بحث قرار داده و خمس را در آن واجب دانسته اند، «معدن» است. یعنی اگر کسی معدنی را استخراج نمود، پس از استخراج و کنار گذاشتن مخارج آن باید خمسش را بپردازد.

ببین فقهاء شیعه در مسأله اختلافی نیست زیرا مرحوم شیخ طوسی (ره) در کتاب خلاف و مرحوم ابن ادریس در کتاب سرائر و مرحوم علامه در کتاب

سوم از مواردی که فقهاء ما (رضوان الله علیهم) باخصوص مورد بحث قرار داده و خمس را در آن واجب دانسته اند، «معدن» است. یعنی اگر کسی معدنی را استخراج نمود، پس از استخراج و کنار گذاشتن مخارج آن باید خمسش را بپردازد.

ببین فقهاء شیعه در مسأله اختلافی نیست زیرا مرحوم شیخ طوسی (ره) در کتاب خلاف و مرحوم ابن ادریس در کتاب سرائر و مرحوم علامه در کتاب

است.

جواهرات از قبیل طلا و نقره و آهن و نظائر اینها است و معدن جایگاه هر چیزی است که اصل و مرکز آنجا باشد.

ابن اثیر در نهاییه گوید: معادن جاهائی است که از آنجا جواهرات زمین مانند زروسیم و مس استخراج می گردد... معدن مرکز هر چیزی را گویند.

در لسان العرب آمده است: مرکز هر چیزی، معدن او است.

ولیت گفته: معدن محل هر چیزی است که ریشه اش در آنجا باشد و از آنجا سرچشمه می گیرد مانند معدن طلا و نقره و چیزهای دیگر.

در صحاح می گوید: «عدنت البلد» یعنی در آنجا اقامت گزیدم و «عدنت الابل بمكان» یعنی در آنجا مانند گار شد. و از این معنی مشتق شده است «معدن» به کسر دال، به علت اینکه مردم در زمستان و تابستان در آن بلد می مانند و مرکز هر چیزی معدن او است.

در مصباح المنیر گفته: «معدن» مثل «مجلس» اسم مکان اقامت است چون که مردم در آنجا زمستان و تابستان

و ابو یوسف می گوید: چیزی در زیبق واجب نیست.^۲

و ابن حزم در محلی ج ۶ ص ۱۰۸ از ابوحنیفه نقل کرده که خمس در معدن های طلا و نقره و مس و روی و قزدر و آهن واجب است و در زیبق و قزوقول از او نقل شده است و مالک در معدن طلا و نقره، زکات را واجب دانسته مگر اینکه از معدن یک قطعه طلا با کمترین کار و کوشش بدست آید که در این صورت خمس لازم است.^۳ آنچه در اینجا لازم است مورد بحث و دقت قرار گیرد دو چیز است:^۴

الف - معنای معدن

ب - ادله وجوب خمس

اما معنای معدن در نزد اهل لغت لغویون برای معدن دو معنی ذکر کرده اند:

۱ - محل تکون جواهرات در زیر زمین (تحت الارض)^۵

۲ - مرکز هر چیزی در زمین.

اینک متن گفته های لغویین:

در اقرب الموارد گفته: «معدن» بر وزن «مجلس» محل روئیدن (منبت)

داشت، زبان زد مردم گشته و لفظ معدن در آن بیشتر استعمال شده است به حدی که توهم شده که معدن فقط در مثبت جواهرات حقیقت است یا در مقابل معنای عام حقیقت دیگری است^۶ مانند کلمه «دابه» که در ابتداء به هر حیوان و جنبنده ای گفته می شد و در اثر کثرت استعمال در اسب شهرت یافته است.

شاید روی همین جهت است که در کتاب لسان العرب، اول در معنی معدن «مرکز کل شیء معدنه» را ذکر کرده سپس معدن طلا و نقره را به عنوان مثال ذکر می کند، و یا در صحاح از معدن جواهر، صریحاً اسم نمی برد.

معدن در نظر فقها

فقهاء رضوان الله علیهم برخلاف لغویین «معدن» را در مقام تفسیر و شرح، به معنای چیزی که استخراج شده است بیان کرده اند یعنی اهل لغت معدن را اسم مکان جواهرات یا چیزهای قیمتی گرفته اند و فقها به خود جواهر یا چیزهای قیمتی استخراج شده، اطلاق کرده اند.

علامه همدانی رحمه الله، در کتاب مصباح الفقیه به این نکته توجه و مفصلاً

ماندگار می شوند. یا برای اینکه جوهری که در آنجا آفریده شده در همان جا ثابت است.

و در مختصرالعین آمده: «معدن کل شیء حیث یکون اصله»

در مجمع البحرین هم مانند صحاح معنی کرده و اضافه نموده است: و معدن محل استقرار جواهرات است.

کلام در این است که: لفظ «معدن» برای دو معنای عام: «معدن کل شیء حیث یکون اصله» و خاص: «منبت الجواهر» وضع شده تا مشترک لفظی باشد یا اینکه برای یکی از این دو معنای وضع شده و در دیگری به طور مجاز استعمال شده است، گرچه بعداً در اثر کثرت استعمال در معنای مجازی،

مجاز مشهور شده یا حقیقت ثانویه پیدا کرده است.

با دقت در سخنان اهل لغت مخصوصاً با توجه به بیان مناسبت میان «معدن» اسم مکان و «عدن و عدنت الابل» و ذکر وجه تسمیه، معلوم می شود که معنای معدن در ریشه و اصل همان معنای عام است ولی برای خاطر اینکه محل تکون جواهرات ارزشمند و مورد احتیاج فراوان بود و اهمیت زیاد از حد

زمین بیرون آید و غیر زمین باشد یعنی چیزی باشد که جزء زمین نباشد مانند طلا و نقره که از زمین بیرون می آید به آن زمین گفته نمی شود.

جمله «من غیرها» را علامه رحمه الله تعالی اضافه کرده است.

مرحوم علامه در منتهی ج ۱ ص ۵۴۴ و تحریر ج ۱ ص ۷۳ نیز این قید را ذکر فرموده است.

تاکنون روشن نشده که مرحوم علامه این قید «من غیرها» را از کجا و به چه دلیلی آورده است.

صاحب جواهر، آن را مقتضای متفاهم عرف می داند کما اینکه به نهایت ابن اثیر نیز نسبت می دهد و می فرماید:

«بعد ان عرفت ان العرف علی الاعم من ذلك - یعنی از فتوای ریاض - بل واللغة كما عن ابن الاثير: انه ما يخرج من الارض و يخلق فيها من غيرها».

وظاهراً صاحب جواهر، کلام ابن اثیر را از کتاب مدارک نقل می کند زیرا ایشان صریحاً این معنی را از ابن اثیر نقل کرده است.

ولی ما در سه نسخه از نهاییه چاپ مصر و لبنان و ایران در تفسیر کلمه معدن

توضیح داده و در آخر کلامش چنین فرموده است:

«به هر حال اختلافی میان اهل لغت نیست که معدن اسم محل است و همه فقها آن را اسم «حال» قرار داده اند. گویا منشأ اختلاف این است که نظر فقهاء در طرح کردن و بیان نمودن معدن این بوده که حکم مال استخراج شده را بیان کنند و نظری به خود معدن نداشته اند، روی این جهت معدن را به مال استخراج شده اطلاق کرده اند از باب اطلاق اسم «محل» به «حال»^۷.

به هر حال فقهاء در معنی معدن اختلاف دارند:

۱ - صاحب ریاض، «معدن» را منببت جواهر معنی کرده و می فرماید: «از کلمه معدن حسب متفاهم عرف فقط محل تکون جواهرات متبادر است».

۲ - گروهی از فقهاء معنای عام را اختیار کرده ولی یک قید اضافه نموده اند: «یخلق فیها من غیرها».

علامه (ره) در تذکره فرموده: «المعادن وهی کل ما خرج من الارض مما یخلق فیها من غیرها» هر چه از

قاموس می گوید: «مکان کل شیء فیه اصله» و این تعبیر مغایرت بین زمین و آنچه که در زمین اصل و ریشه دارد را می رساند و بعید نیست که ادعاء شود این معنا از همه لغویین که چنین گفته اند: «ان مرکز کل شیء معدنه» به دست می آید.

قبل از علامه رضوان الله تعالی علیه، ابن قدامه متوفای (سال ۶۲۰) این معنا را اختیار ننموده و در مغنی ج ۲/ ۶۱۷ می گوید:

«وهو كل ما خرج من الارض مما يخلق فيها من غيرها مما له قيمة - كالذی ذكره الخرقی ونحوه - من الحديد والياقوت والزبرجد والبلور والعقیق والسنخ والكحل والزاج والزرنيق والمغرة وكذلك المعادن الجارية كالقار والنفط والكبريت ونحو ذلك»^۸.

علامه رضوان الله تعالی علیه پس از تعریف معدن آن را به چند قسم تقسیم می کند و می فرماید:

«خواه به تنهایی قابل انطباع باشد مانند روی و مس و آهن یا با ضمیمه چیز دیگر قابل انطباع باشد مانند زینق یا اصلاً قابل انطباع نباشد مثل یاقوت و فیروزه و بلخش و عقیق و بلور و سنگ

چنین عبارتی را پیدا نکردیم و علامه همدانی هم در مصباح ص ۱۱۰ فرموده اند عجیب است از صاحب مدارک و متأخرین (بعد از ایشان) که ما به سخنانشان دست یافته ایم و آنها از ابن اثیر در تفسیر معدن این عبارت را، نقل کرده اند و بدین جهت سخن او را با کلام صاحب قاموس معارض گرفته اند...

با اینکه عبارت نهایی همانطوری است که ما نقل کردیم و شاید ابن اثیر نهایی دیگری داشته که ما ندیده ایم و یا نسخه ای که صاحب مدارک داشته دارای چنین عبارتی بوده است، یا ابن اثیر آن را در جای دیگری گفته است و یا اینکه صاحب مدارک آن را از همین عبارت استنباط فرموده است. و همانطور که صاحب جواهر اشاره فرمودند: ممکن است نظر علامه این باشد که از کلمه معدن معنای متبادر این است «مما یخلق فیها من غیرها» و تبادر هم علامت حقیقت است.

علامه همدانی این معنا را از کلام قاموس نیز استفاده کرده و می فرماید: ممکن است عبارت صاحب قاموس نیز بدان اشعار داشته باشد زیرا صاحب

فیه اصله و مرکز»^{۱۳} و «مرکز کل شیء معدنه»^{۱۴} و «المعدن مرکز کل شیء»^{۱۵} و «معدن کل شیء حیث یکون اصله»^{۱۶}!

علاوه بر اینکه مرحوم محقق و شهید اول و شهید دوم، خود اهل ادب عرب و اهل لغت بوده اند، تبادل و نظر اهل عرف را نیز واقف بوده اند پس لابد این تبادل را که صاحب جواهر در توجیه کلام علامه بیان کرده و فقیه همدانی آن را مدلول اشعاری کلام لغوین دانسته است، قبول نداشته اند.

این بود خلاصه نظریات لغوین و اقوال فقهاء بزرگوار شیعه، حالا به روایاتی که ما را در فهم حقیقت معنای معدن یاری می کند می پردازیم تا ببینیم که ائمه علیهم السلام معدن را چگونه تفسیر نموده اند و یا چه چیزها را مصداق معدن دانسته اند تا از این راه در معنای معدن بتوانیم به حقیقت برسیم.

معدن در احادیث

در احادیث شریفه، «معدن» به طلا و نقره و مس و آهن و روی و نمک آبی اطلاق شده است:

۱- در صحیححه ابن مسلم چنین

سرمه و زاج و زرنیخ و گل سرخ و نمک (سنگ) و نمک آبی (سیخ)، یا اینکه چیز مایعی باشد مانند قیر و نفت و گوگرد.^۱

۳- محقق رحمه الله تعالی در «معتبر» این قید را نیاورده است و فرموده: «المعادن وهی کلما استخراج من الارض مما كان فیها وهومشتق من «عدن» بالمکان اذا اقام فیها منطبعة کانت کالذهب والفضة والحديد والرصاص...»

و شهید اول در دروس^{۱۰}، گل سرخ و گچ و گل شستن را ذکر کرده که با نظر محقق موافقت دارد و در بیان^{۱۱} سنگ آسیاب را الحاق نموده و سپس فرموده:

«وکل ارض فیها خصوصية يعظم الانتفاع بها کالنورة والمغرة والجص».

و شهید ثانی در روضة و مسالک فرموده: «المعدن» بکسر الدال ما استخراج من الارض مما كانت اصله ثم اشتمل علی خصوصية يعظم الانتفاع بها کالملح والجص وطين الغسل و حجر الرحي»^{۱۲}!

و مدرک این قول، کلام لغوین است که گفته اند: «مکان کل شیء

است: «سألته عن معادن الذهب والفضة والحديد والرصاص»^{۱۷}!

۲ - در صحیحہ دیگر ابن مسلم چنین ذکر شده است: «سأل اباجعفر عليه السلام عن الملاحه؟... فقال: هذا المعدن وفيه الخمس. قلت: فالكبريت والنفط يخرج من الارض؟ قال: واشباهه فيه الخمس»^{۱۸}!

در این دو حدیث، جواهر و غیر جواهر مانند نفت و گوگرد و نظائر آنها جزء معدن حساب شده اند که نظر صاحب ریاض را رد می کند.

۳ - در تفسیر آیه مبارکه «وانبتنا فیها من کل شیء موزون» فرمود: «انبت فی الجبال: الذهب والفضة والجواهر والصفرة والنحاس والحديد والرصاص والكحل والزرنیخ»^{۱۹}!

در این حدیث، «جوهر» در مقابل طلا و نقره... ذکر گردیده با اینکه از افراد مسلم جوهر، طلا و نقره است.

علامه مجلسی رحمه الله تعالی در مقام رفع اشکال پس از نقل حدیث فرموده: شاید مراد از جوهر، سنگهای قیمتی مانند: یاقوت و عقیق و فیروزه و امثال آنها باشد.

این توجیه گرچه خلاف گفته

قاموس (در معنای جوهر) است ولی در مقام توجیه حدیث اشکال ندارد.

۴ - در نهج البلاغه^{۲۰}، چنین می فرماید:

«ولو وهب ما تنفست عنه معادن الجبال وضحكت عنه اصداف البحار من فلزاللجین والعقیان و نثاره الدر و حصید المرجان».

که با جمله «من فلزاللجین والعقیان» ماء موصوله در «ماتنفت» را بیان می کند و «من» بیانیه بوده و «للجین» به معنای نقره و «عقیان» به معنای طلای خالص است. و در اساس اللغة آمده که عقیان طلائی است که از زمین می روید و از سنگ با ذوب کردن استخراج نمی شود.^{۲۱} و «فلز» نام همه جواهرات زمین است.^{۲۲}

۵ - در توحید مفضل امام صادق علیه السلام فرموده است:

«فكثريا مفضل فی هذه المعادن وما يخرج منها من الجواهر المختلفة مثل الجص والكلس والجبسین (الجبس خ ل) والزرانیخ والمرتك والقونیا والزریق والنحاس والرصاص والفضة والذهب والزرجد والیاقوت والزمرد و ضروب الحجارة وكذلك ما

يُخْرَجُ مِنْهَا مِنَ الْقَارِ وَالْمُومِيَا
وَالكَبْرِيتِ وَالنَّفْطِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا
يَسْتَعْمَلُهُ النَّاسُ فِي مَآرِبِهِمْ».^{۲۳}

در این حدیث نیز معدن تنها به معنای منبت جواهر می باشد زیرا نفت و قیر هم جزء معدن ذکر شده اند و علاوه با جمله «مِمَّا يَسْتَعْمَلُهُ النَّاسُ فِي مَآرِبِهِمْ» معدن را تعمیم می دهد به هر چیزی که مردم استفاده کنند همانطوری که در کلام شهید ثانی ذکر شده است و شاید گفتار شهید ثانی به همین حدیث نظر داشته است.

تذکرات لازم:

در این بحث در احادیث شریفه و در سخنان فقهاء رضوان الله عليهم کلمات و یا جملاتی هست که احتیاج به شرح و بیان دارد، لذا ما به نحو اجمال به بیان آنها می پردازیم:

۱ - معدن را سه قسم نموده و فرموده اند: «سواء كان منطبقاً بانفراده كالرصاص والصفرة».

«انطباع» افعال است از «طبع» به معنای نقش کردن و مهر نمودن، یعنی فلزاتی هست که با حرارت دادن یا ذوب کردن نقش پذیر بوده و مهر می شود

و یا به صورت سکه در می آید. مانند مس و آهن و طلا و نقره، و فلزاتی هست که به تنهایی نمی شود نقش پذیر شود ولی اگر مخلوط شود امکان طبع هست. و قسم دیگری که قابل ذوب و طبع نیست و اگر بخواهیم چیزی براو نقش کنیم باید بتراشیم مانند عقیق و فیروزه و... یا به قول بدرالدین عینی قابل ذوب هست ولی قابل انطباع نیست.

۲ - ذهب: زر

۳ - فضة: نقره

۴ - حديد: آهن

۵ - نحاس: مس. و نیز در قاموس

و فرهنگ معین به معنای روی گذاخته یا شراره ای که از آهن و روی گذاخته جدا می شود، آمده است.

۶ - صفر: روی (فرهنگ معین)

ولی در کتابهای لغت مانند اقرب الموارد «نحاس اصفر» ذکر شده است یعنی مس زرد و در قاموس گفته «الصفرة بالضم من النحاس» یعنی صفر قسمی از نحاس است.

۷ - زبق: سیماب، جیوه

(فرهنگ معین) در اقرب آن را در (زابق) ذکر نموده و می گوید: «سیال معدنی منه ما یستقی ومنه ما

می شود و همه خواص قیرهای طبیعی را دارد... (فرهنگ معین)

در قاموس واقرب گفته اند: «شیء اسود یطالی به السفن والابل اوهما، الزفت».

۱۴- نفت: نفت

۱۵- کبریت: ماده بسیطة معدنیة صفراء اللون لا تحل بالماء یوقد بها (اقرب).

گوگرد شبه فلزی است که از ایام قدیم شناخته شده است و عنصری جامد و به رنگ زرد لیموئی... (فرهنگ معین)

۱۶- مومیا: دواء و ربما اطلقت المومیا علی ما حنط من الاجسام (اقرب).

ماده قهوه‌ای یا سیاه رنگ و نیمه جامد که در نتیجه اکسیده شدن هیدروکربورهای نفتی در شکافها و شکستهای طبقات زمین که در مجاورت ذخائر نفتی زیرزمینی هستند پیدا می شود. مومیائی در حقیقت عبارت از یک نوع قیر طبیعی است که غالباً مخلوط با خاک و شن می باشد... (فرهنگ معین)

۱۷- یاقوت: یاقوت «من الجواهر

یستخرج من حجارة معدنیة بالنار معرب «زیوه» بالفارسیة والعامة تقول له: زیق....».

۸- رصاص: سرب، ارزیر، رصاص بردو قسم است: سیاه که همان سرب و ابار باشد و سپید که قلعی و قصدیر بود (فرهنگ معین و قاموس).

۹- کحل - الاثمل -: سنگ سرمه (اقرب الموارد، فرهنگ معین).

۱۰- ملح: نمک

۱۱- سبخ: نمک آبی «السبخة: ارض ذات نزوملح» (اقرب و قاموس)

۱۲- زرنیخ: حجر منہ ابيض واحمر واصفر (قاموس) اذا جمع مع الكلس حلق الشعر (اقرب) زرنیق، زرنی... جسمی است معدنی وآن عبارت است از ترکیب گوگرد و ارسینگ... (فرهنگ معین)

۱۳- قیر = قار: جسم جامد متبلور و سیاه رنگی که سطح شکستگی آن مانند شیشه (شکسته) ناصاف است و در اماکن نفتی قدیم یافت می شود... در ته دیگهای تصفیه (نفت)، مقادیر زیادی هیدروکربورهای خمیری یا جامد باقی می ماند و آن همان قیرهای مصنوعی است که به بازار عرضه

اواخر کلام فرهنگ معین نیز احتمال دوجنس بودن را می‌رساند.

۲۱ - کلس (بکسر کاف):

الصاروج (اقرّب الموارد وقاموس) آهک زنده را گویند که در نتیجه حرارت دادن به سنگ آهن در کوره به دست می‌آید (فرهنگ معین). اگر آهک را با خاکستر مخلوط کنند صاروج بدست می‌آید.

۲۲ - جص: با فتح و کسر جیم:

گچ (قاموس، تاج العروس، فرهنگ معین).

۲۳ - جیس و جبسین: مرحوم

علامه مجلسی رحمه الله تعالی فرموده: «وفی اکثر النسخ الجبسن ولم اجده فی كتب اللغة لكن فی كتب الطب كما فی اکثر النسخ».

در لغت عامی لبنان به بهترین نوع

گچ «جبسین» گویند. در اقرّب الموارد می‌گوید: جبس «الجص الذی یبنی به» و در قاموس می‌گوید: الجبس: الجص.

در تحفه به جای جبسین «جبین»

آورده و می‌گوید: به فارسی سنگ گچ نامند و آن سه قسم می‌باشد و پخته‌دو قسم آن راجص و یکی را اسفیداج

حجر صلب رزین صاف شفاف مختلف‌الالوان، بین احمر و اصفر و ارزق و اخضر (اقرّب الموارد) و در فرهنگ معین در این باره مفصلاً سخن گفته و خصوصیات آن را تشریح نموده است.

۱۸ - بلخش - بدخش - کجعفر

یجلب من بلخشان بلد بارض الترك (اقرّب الموارد) بلخش = بدخش: لعل (فرهنگ معین) و در کلمه «لعل» گفته: یکی از احجار کریمه است و سختی جالب توجهی دارد (فرهنگ معین. اقرّب الموارد)

۱۹ - زاج: ملحی است معدنی

بلوری شکل است (فرهنگ معین) و معرب زاک و از معدنیات است... و سفید و زرد و سرخ می‌شود (تحفه)

۲۰ - مغرة: بالتحريك الطین

الاحمر (اقرّب الموارد وقاموس) گل ارمنی (فرهنگ معین) سابقاً آن را از ارمنستان می‌آوردند ولی امروزه در اطراف اصفهان و نقاط دیگر ایران نیز بدست می‌آید و به همان نام قدیمی گل ارمنی مشهور است (فرهنگ معین در کلمه «گل» مفصلاً سخن گفته است) و ظاهر تحفه این است که مغرة گل سرخ است و با گل ارمنی فرق دارد کما اینکه

می نامند، بنابراین «جیس» و «جیسین» سنگ گچ است که هنوز نیخته است.

۲۴ - مرتک: به وزن جعفر که در

عربی آن را «مرتج» نیز می نامند و در فرهنگ معین می گوید: مرداسنگ و مردا رسنگ و مراسنگ و مرداسنج و مردآهنگ، در نقاشی به عنوان یکی از خشک کننده های رنگ روغنی مصرف می شود و در پزشکی جهت شستشو و ضد عفونی وسائل پزشکی در ترکیب برخی صابون های طبیعی مصرف می کنند. (فرهنگ معین، قاموس در کلمه «مرتج» و «مرداسنج» و اقرب الموارد در «مرداسنج»).

۲۵ - قونیا: (به تقدیم نون بریاء) یا

قوبنا (به تقدیم باء برون) مرحوم علامه مجلسی رحمه الله فرموده: «لم اجدهما فی کتب اللغة» و در بعضی از نسخه ها «توتیا» نقل شده که به معنای سنگ سرمه است.

۲۶ - زبرجد: سنگی است قیمتی

ترکیبش عبارت است از سیلیکات طبیعی منیزیم و آهن و جزو سنگهای خانواده «پریدو» است دارای شفافیت و جلای شیشه و رنگش سبز مایل به زرد

(فرهنگ معین). حجر یشبه الزمرد وهوالوان كثيرة والمشهور منها الاخضر المصرى والاصفر القبرسى (اقرب الموارد).

۲۷ - فیروزج = فیروزه: حجر

کریم وهوالمعروف بالفیروز معرب (اقرب الموارد). یکی از احجار آذرین به مناسبت رنگ آبی درخشانی که دارد به زودی شناخته می شود... (فرهنگ معین).

۲۸ - عقیق: خرز احمریکون

بالیمن و بسوا حل البحر رومة منه جنس کدر کما یجری من اللحم المملح وفیه خطوط بیض خفیة وهوحجر تعمل منه الفصوص (اقرب الموارد). عقیق اقسام بسیار مختلفی دارد و اگر مخصوصاً رنگ سرخ آتشی داشته باشد بسیار جالب است (فرهنگ معین). و در این فرهنگ در مورد این جواهر تحقیقات زیادی هست که خوانندگان می توانند به آنجا مراجعه نمایند.

۲۹ - زمرد: (بالذال المعجمة

والذال المهملة) حجر یکون فی معادن الذهب اخضر اللون شدید الخضرة شفاف واشده خضرة اجوده واصفاه جوهر (اقرب الموارد). یکی از

سنگ آهک پیش از پخته شدن است
ولی بعد به مخلوط از آهک و زرنیخ
گویند که برای از بین بردن مو استعمال
می شود.

سنگهای قیمتی به رنگ سبز است و آن
هرچه پررنگتر باشد گرانبهاتر است
(فرهنگ).
۳۰ - النورة: حجرالکلس یعنی

پاورقی ها و توضیحات

- (۱) رجوع شود به جواهر، ج ۱۶/۱۴ و مصباح الفقیه ص ۱۰۹ و تذکره ج ۱/۲۵۱/۲۵۲ و مستمسک ج ۹/۴۵۴ و کتابهای دیگر.
- (۲) خلاف ج ۱/۳۵۵ و معنی ابن قدامه ج ۲/۶۱۷.
- و علامه در تذکره ج ۱/۲۵۲ می فرماید: احمد بن حنبل در همه اینها (یعنی معدنهایی که در تذکره نام برده) زکات را واجب می داند... و ابوحنیفه خمس را در معادنی واجب می داند که قابل انطباق باشد.
- (۳) گو یا ابن حزم با قید «کمترین کار و کوشش» می خواهد آنرا داخل در غنیمت کند.
- (۴) در تفصیل مسائل معدن به کتابهای فقهی باید رجوع کرد. مثلاً «نصاب» شرط است یانه و اگر نصاب شرط است مقدار آن چقدر است و آیا در استخراج کننده اسلام و همچنین بلوغ و عقل شرط است یانه و...
- (۵) «جوهر معرب» «گوهر» است. در قاموس می گوید: «الجوهر: کل حجر یستخرج منه شیء ینتفع به» و در لسان العرب نیز چنین تفسیر کرده است.
- (۶) برای دقت بیشتر عین الفاظ لغویین را در بیان وجه اشتقاق معدن ذکر نموده و در اینجا می آوریم:
در قاموس گفته: «المعدن کمجلس منبت الجواهر من ذهب ونحوه لاقامة اهله فیه دائماً اولاً ثبات الله اياه فیه ومکان کل شیء ۱ فیه اصله». در صحاح گفته: «عدنت البلد توطنته و عدنت الابل بمکان... و منه سمي المعدن. تاج العروس هم مانند قاموس و صحاح گفته است.
در لسان العرب گفته:
- «ومنه سمي المعدن لان الناس یقیمون فیه... و عدنت الابل توطنته... و منه المعدن بکسر الدال وهو المکان الذی یثبت فیه الناس لان اهله یقیمون فیه ولا یتحولون عنه شئاً و صیغاً... و معدن الذهب والفضة سمي معدناً لان ثبات الله فیه جوهرهما و اثباته اياه فی الارض...».
- (۷) بعضی از فقهاء اهل سنت نیز این نکته را توجه نموده و توجیه کرده است.
- (۸) بدرالدین عینی در عمدة القاری ج ۹/۱۰۳ و شافعی در کتاب «ام» و همچنین در هدایة شرح بدایة ج ۱/۱۰۸ و المدونة الكبرى ج ۱/۲۹۳ و بحر رائق ج ۲/۲۵۲ و ابن حزم در محلی ج ۶/۱۰۸ در موضوع معدن تعریف لغوی نکرده اند و کن معادن را تک تک اسم می برند که مطابق تعریف ابن قدامه می شود.
مثلاً بدرالدین می گوید: «المعدن انواع ثلاثة ما یدوب بالنار ولا ینطبع کالجص والنورة والکحل والزرنیخ والسمغرة وما یدوجود فی الجبال: کالیاقوت والزمرد والبلخس والفیروزج ونحوها وما یکون مایعاً: کالقار والنفط

والملاح المانی ونحوها. (قسم چهارم را ترک کرده وآن جواهراتی است که ذوب می شود و منطع می گردد).
و همچنین قسطلانی در ارشاد الساری ج ۳/۸۱، اجمالاً معدن را مخصوص جواهرات نکرده پس اینها از
سنگ آسیاب و گل سرشور و نظائر اینها که از اسم زمین جدا نیست نیز اسم نبرده و مثل اینکه نظرشان به
معنایی که این قدامه گفته، مایل بوده است.

(۹) تذکره ج ۱/۲۵۱/۲۵۲

«المعادن وهی کلما ینخرج من الارض مما ینخبط فیها من غیرها مماله قیمة سواء كان منطعاً بانفراده:
كالرصاص والصفیر والنحاس والحديد او مع غیره كالزریق اولم یکن منطعاً: كالباقوت والفیروزج والبلخش
والعقیق والبلور والسیخ والکحل والزاج والزریق والمغرة والمنج، او كان مایعاً: كالقیبر والنفط والکبریت».
شیخ طوسی (ره) در مبسوط و نهایی و خلاف و جمل و عقود، و ابن زهراء در غنیه و علامه در قواعد ج ۱/۶۱،
معدن را تعریف نکرده و بی مثالهایی ذکر کرده اند که با معنای تذکره متناسب است.
مرحوم شیخ در مبسوط فرموده:

..... فی جمیع المعادن ماینطع منها مثل الذهب والفضة والحديد والصفیر والنحاس والرصاص والزریق
ومالا ینطع مثل الكحل والزریق والباقوت والزبرجد والبلخش والفیروزج والعقیق و یجب ایضاً فی القیبر
والکبریت والملح والمویا» و همچنین در سرائر ص ۱۱۲ این مثالها را ذکر نموده است. در نهایی (جوامع الفقه
ص ۲۶۴) و غنیه (جوامع الفقه ص ۵۶۹) و وسیله (جوامع الفقه ص ۶۸۱) مانند مبسوط همین مثالها را آورده اند
پس معلوم می شود که با صاحب ریاض موافق نبوده اند و از معدنهایی که اسم زمین، او را شامل است اسم
نبرده اند مانند: سنگ آسیاب و گل سرشور.

(۱۰) جواهر، ج ۱۶/۱۵

(۱۱) ص ۲۱۳

(۱۲) جواهر، ج ۱۶/۱۶

(۱۳) اقرب الموارد و قاموس و تاج العروس

(۱۴) صحاح و مجمع و لسان العرب

(۱۵) نهایی

(۱۶) مصباح العنبر از مختصر العین

(۱۷) جامع الاحادیث ج ۸/۵۳۳ به نقل از تهذیب و اصول کافی و دعائم الاسلام.

(۱۸) همان مصدر ص ۵۳۴ به نقل از تهذیب.

در نقل من لایحضره الفقیه چنین آمده است: «هذا مثل المعدن فیہ الخمس فقلت فالکبریت...»

(۱۹) بحار، ج ۶۰/۱۷۹ به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم.

(۲۰) نهج البلاغه فیض الاسلام خطبه ۹۰ (اشباح)

(۲۱) اقرب الموارد و لسان العرب

(۲۲) اقرب الموارد و فرهنگ معین. در اقرب الموارد پس از ذکر معنای سابق گفته: «فلز» مس سفید است که از آن دیگهای بزرگ می‌سازند. و در فرهنگ معین مفصلاً در مورد فلز بحث کرده است. و درسان العرب پس از ذکر دو معنای فوق، این جمله از خطبه را نقل کرده می‌گوید: واصله الصلابة والشدّة.

(۲۳) بحار، ج ۱۲۸/۳ و ج ۱۸۶/۶



بقیه از صفحه ۹۴

اسلامی و مذهبی هم دارد.

سوم: مسأله داشتن مذهب رسمی کشوری یعنی اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است که در اصل دوازدهم به آن تصریح شده است. (۱)
ملاحظه می‌فرمائید که هیچ یک از این شرایط حتی نسبت به نماینده مجلس شورای اسلامی هم نبوده و کسانی که فاقد این شرایط هستند حتی برای چندین دوره می‌توانند کاندیدا شوند اما رئیس جمهور با داشتن شرایط مذکور بیش از دو دوره نمی‌تواند کاندیدا شود. یعنی یک نفر بیش از ۸ سال نمی‌تواند در این سمت باقی بماند.

با توجه به آنچه گفته شد نسبت به ماهیت مقام و منصب ریاست جمهوری و شرایط و وظایف و اختیارات و شعاع قدرت کار او، روشن شد که ریاست جمهوری در نظام جمهوری اسلامی یک سمت تشریفاتی نیست (گرچه بعضی از کارهای تشریفاتی به عهده وی گذارده شده) زیرا به نوبه خود یک قدرت کنترل کننده و ناظر بر امور جاری کشور است گرچه خود هم در ارتباط با دیگر نهادهای اساسی نظام چون مجلس شورای اسلامی و دستگاه قضائی به نحوی تحت کنترل قرار می‌گیرد.

با یاری خداوند بزرگ در مقالات بعدی مسأله رهبری یا شورای رهبری را مورد بررسی قرار می‌دهیم. انشاء الله

(۱) دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است.....